

علوم انسانی در گستره دین (بررسی رویکرد حداقلی در دین)

محمد سلگی*

چکیده

یکی از مسائل مهم و کلیدی در حوزه کلام جدید و فلسفه دین، مسئله گستره دین و شریعت است. در این زمینه، دو رویکرد عمده وجود دارد؛ رویکرد حداکثری و رویکرد حداقلی. یکی از طرفداران رویکرد حداقلی، دکتر سروش است، که به محدود کردن دامنه دین و شریعت می‌پردازد. مقاله حاضر، با رویکرد انتقادی و با استفاده از روش‌های کتابخانه‌ای و تحلیل عقلی، سعی دارد این دیدگاه را نقد و بررسی کند. یافته‌های این تحقیق، عبارت‌اند از: محدود بودن مواجهه با رویکرد دین اقلی با نقدهای عدیده، در ساحات ۱. علم فقه؛ ۲. علوم اجتماعی؛ ۳. علم کلام؛ ۴. علم اخلاق. این نقدها به وضوح نشان می‌دهند که محدود کردن قلمرو و گستره دین و شریعت، با ادله‌ای که دکتر سروش ذکر می‌کند، قابل پذیرش نیست؛ بنابراین این مقاله تلاش دارد تا با ارائه تحلیل‌های دقیق، به روشن شدن ابعاد این مسئله کمک کند و ضرورت توجه به رویکردهای جامع‌تر در فهم دین را مورد تأکید قرار دهد.

واژگان کلیدی: دکتر سروش، دین، قلمرو دین، علوم انسانی، حداقلی، حداکثری.

مقدمه

دین در لغت به معنای جزا، حساب، طاعت، ورع، سلطه و قهر و غلبه و نیز به معنای شریعت و آیین است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۶۰)، اما دین در مقاله حاضر، به معنای لغوی اش نیست، بلکه مقصود معنای اصطلاحی آن؛ یعنی مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها می‌باشد (جوادی، ۱۴۰۱، ص ۱۱۱). قلمرو در لغت به معنای ناحیه و ناحیه حکمرانی است (معین، ج ۲، ص ۲۷۲۰). سه نوع قلمرو را می‌توان در نظر گرفت؛ قلمرو موضوعی، قلمرو مکانی و قلمرو زمانی، اما در این نوشتار، مقصود از قلمرو و گستره دین، قلمرو موضوعی است و نه مکانی و زمانی. گفتنی است منظور از گستره و قلمرو دین نیز در این تحقیق، دین اسلام است. پرداختن به موضوع گستره و قلمرو دین اسلام، مهم و ضروری است؛ چراکه تعیین قلمرو دین، تأثیر بسیار جدی در توزیع قدرت در جامعه دارد؛ مثلاً زمانی می‌توان مسئله اعمال ولایت در همه شئون اجتماعی را مطرح کرد که برای دین، گستره وسیعی در نظر گرفته شده باشد. همچنین در جامعه جمهوری اسلامی ایران، که به دنبال رسیدن به نظام و تمدن نوین اسلامی است، این بحث ضرورت جدی‌تری پیدا می‌کند؛ زیرا بدون تعیین قلمرو دین، نمی‌توان به این مهم، دست یافت. گستره و قلمرو دین، یکی از مباحث مهم و جدید دین پژوهی مدرن و معاصر است که امروز یکی از از بخش‌های مهم فلسفه دین و کلام جدید را به خود اختصاص داده است. خاستگاه این بحث را می‌توان در نگاه جدید به انسان در دنیای مدرن، یافت. در نگره نوپدید، انسان، اصل و هدف است و همه چیز حول محور انسان و در جهت اهداف و نیازهای او معنا پیدا می‌کند. با گذر زمان به تدریج این اندیشه در درون انسان جدید ظهور کرد؛ که نقش دین در زندگی انسان چیست؟ و دین تا کجا حق دخالت و حاکمیت در زندگی بشر را دارد؟ درباره گستره و قلمرو دین، دیدگاه‌های متفاوت و مختلفی وجود دارد که به صورت کلی می‌توان آنها را تحت دو عنوان دیدگاه حداقلی

(دیدگاه فروکاهشی یا کاهش‌گرایی) و خداکثری مطرح کرد. بنابر نظرگاه خداقلمی، قلمرو و گستره دین در امور اجتماعی، سیاسی و اخلاقی - فقهی و علوم طبیعی به دست کم بسنده شده است و به امور اخروی، درونی و فردی محصور می‌شود. این نگاه، تلقی آخرتی از دین دارد، که هدف دین را در مقوله اخلاق درونی و حیات اخروی بشر خلاصه کرده و دین را دارای جامعیت نمی‌داند، اما نظریه خداکثری درباره قلمرو دین معتقد است که دین، دارای قلمرو گسترده و جامع بوده و تمامی امور دنیایی و آخرتی را که به نحوی با سعادت و کمال انسانی در ارتباط باشد، شامل می‌شود. بر اساس این انگاره، رسالت هدایت‌گری دین، محدود به اخلاق و عبادت فردی نیست، بلکه تمامی نیازمندی‌های بشر در عرصه اجتماع و سیاست، تعلیم و تربیت، علوم تجربی و طبیعی و... را نیز دربرمی‌گیرد؛ از این جهت دین به صورت همه‌جانبه در تمامی عرصه‌های زندگی انسان (اعم از عرصه اخروی، دنیوی، درونی، بیرونی، فردی، اجتماعی، علمی، معنوی و...) حضوری چشمگیر دارد و این به معنای همگرایی و همسویی دین و دنیاست. چنین تصویری از دین، تصویری خداکثری است. شهید مطهری در این زمینه می‌نویسد:

اسلام ... مکتبی است جامع و واقع‌گرا، در اسلام، به همه جوانب نیازهای انسانی، اعم از دنیایی یا آخرتی، جسمی یا روحی، عقلی و فکری یا احساسی و عاطفی، فردی یا اجتماعی توجه شده است (مطهری، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۶۳).

البته باید توجه داشت که مقصود از جامعیت دین، این نیست که همه مسائل نظری و عملی به زندگی مادی و معنوی انسان، خواه در سطح مسائل کلی و کلان و خواه در زمینه مسائل جزئی و خاص به وسیله پیامبران الهی بیان شده باشد و مطالعه کتاب‌های آسمانی، انسان را از هرگونه بحث و کاوش فکری در شناخت انسان و جهان و جوانب حیات بشری بی‌نیاز سازد، بلکه مقصود این است که دین در جهت هدف رسالتی که دارد؛ یعنی هدایت انسان به سمت کمال واقعی و همه‌جانبه او، از بیان هیچ نکته ضروری فروگذار نکرده است؛

براین اساس جامعیت دین را باید در مقایسه با هدف و رسالت دین (اعم از اهداف متوسط و نهایی) تحقیق و بررسی کرد، نه فراتر یا فروتر از آن.

۱. دین و علوم انسانی

دکتر سروش، یکی از قائلین به دیدگاه دین حداقلی در بحث گستره دین است. در این نوشتار نظریه دین حداقلی وی، معطوف به علم فقه، علوم اجتماعی، علم کلام و علم اخلاق قابل طرح است:

۱.۱. علم فقه و دین حداقلی

۱.۱.۱. دیدگاه دین حداقلی

نخست دیدگاه دین اقلی دکتر سروش، در ساحت علم فقه، با مثال‌هایی از خود ایشان، تبیین و پس از آن نقد و بررسی می‌شود، سپس به بیان ادله ایشان در این زمینه و ارزیابی هریک از این ادله، پرداخته خواهد شد.

دکتر سروش برای بیان نظرگاه خویش، که حداقلی بودن احکام دینی است، چند مثال ذکر می‌کند، که خلاصه آن مثال‌ها از قرار ذیل است.

مثال اول: وی معتقد است که احکام جزایی اسلام، در وضعیت طبیعی و نرمال جامعه، مفید و مؤثر است و کارایی دارد، اما اگر ریشه‌ها ویران و فاسد باشد و جامعه حالت نرمالی نداشته باشد، به‌کارگیری این مجازات‌ها دردی را دوا نخواهد کرد. مسئله «دزدی» را مثال می‌زند، که برای مهارکردنش در جامعه مواردی مثل تربیت صحیح در جامعه، مراقبت خانواده‌ها بر فرزندان، برخورداری مردم از سلامت روحی و جسمی، تأمین معاش مردم و داشتن درآمد کافی، باید وجود داشته باشند. وگرنه با مجازات، به‌تنهایی، مشکلی رفع نخواهد شد.



مثال دیگری که ایشان مطرح می‌کند، مسئله «احتکار» است؛ برای اینکه جلوی احتکار گرفته شود و کسی این عمل را مرتکب نشود باید کارهای بسیاری انجام شود؛ آن هم نه از جنس تقنین و مجازات، بلکه از جنس برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و سیاسی. بله در مرحله آخر اگر کسی همچنان بر امر خلاف، پای فشرد، البته باید جلوی او را گرفت.

مثال بعدی را به مسئله «نظافت» می‌زند. حداقل کار در نظافت این است که شخص، دست‌آلوده خود را با یک یا دوبار با آب بشوید، اما اگر کسی این دستور نظافت اسلامی را حداکثر کاری دانست که فرد در همه حالات باید انجام دهد، اشتباه کرده و منطق دین و فقه را خطا فهمیده است. این امر درباره تمام احکام فقهی و حقوقی، حتی در گستره عبادات محضه صادق است. مثلاً در شرع، حداقل نمازی که در شبانه‌روز واجب شده است، هفده رکعت است اما مدلولش این نیست که این، حداکثر نمازی است که فرد می‌تواند بخواند. همچنین است روزه و خمس و زکات و دیگر احکام فقهی (سروش، ۱۳۹۲، ص ۸۷-۸۹).

نقد و بررسی

مثال‌ها و استدلال‌های فوق، دارای ایرادات و آسیب‌های جدی است که در ادامه به برخی مهم‌ترین آن اشاره خواهد شد.

الف) آسیب نخست: عدم صلاحیت مثال‌ها برای دلیل‌بودن

هیچ‌یک از مثال‌های ذکرشده توسط دکتر سروش، صلاحیت دلیل‌شدن برای نظریه حداقلی‌بودن دین را ندارد؛ زیرا تمام آنچه که در بیان ایشان به صورت حداکثر گفته شد، در دین مورد توجه قرار گرفته است. دین، مجازات را تنها راه‌حل برای مفسد اجتماعی نمی‌داند، بلکه، مجازات، جزئی از کل نظام تربیتی اسلام است. اسلام عوامل فرهنگی و

اجتماعی مؤثر در تربیت را نادیده نگرفته، بلکه، مسائلی مثل عقیده، ایمان، اخلاق، حقوق و... را هم در نظر داشته است. پس برخلاف تصور دکتر سروش، کسی ادعا نکرده است؛ که در هر شرایطی تنها راه حل رفع مفاسد اجتماعی مجازات است. در مسئله احتکار نیز همین نکته مطرح است.

ب) ایراد دوم: متفاوت بودن طهارت شرعی با پاکیزگی

نکته‌ای که باید توجه شود، این است؛ که میان طهارت شرعی و پاکیزگی فرق وجود دارد. برای به دست آمدن طهارت شرعی، شستن با آب در موارد مختلف، متفاوت است، همچنانی که حکم تطهیر نجاسات گوناگون نیز متفاوت است، اما این احکام، غیر از پاکیزگی در همه امور زندگی هستند. این تلقی اشتباه می‌باشد که گمان شود، اسلام، مسئله پاکیزگی، دغدغه‌اش نیست، بلکه، اسلام، رعایت نظافت در بالاترین سطح آن را مطلوب می‌داند و آن را از اخلاق پیامبران برمی‌شمرد؛ بنابراین در روایتی چنین آمده است: «من اخلاق الأنبياء التتظف والتطيب»؛ (عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۸۱-۱۸۳).

۱-۱-۲. شبهه دین دنیایی و دین آخرتی

دکتر سروش معتقد است نگرش ما به دین، چه دنیایی باشد چه آخرتی، احکام و قوانین دینی در حوزه روابط اجتماعی، حداقلی است؛ زیرا اگر نگاه ما به دین، آخرتی باشد، امور دنیایی از رسالت دین خارج است؛ زیرا غرض اصلی، خیر و صلاح آخرتی انسان است و نه خیر و صلاح دنیایی او و اگر در دین احکام و قوانینی یافت می‌شود که مربوط به زندگی دنیایی انسان است، باید گفت؛ خیر و صلاح دنیایی او بالعرض است؛ پس، انسان خود باید فکری برای قوانین در حوزه امور دنیایی بکند و اگر نگاه ما به دین، دنیوی باشد، احکام دینی فاقد روح قدسی و غیبی خواهد بود و از آنجا که این احکام مربوط به زندگی ساده بشر در قرون گذشته بوده، باید دائماً در آن تصرف کرد و به اجتهاد



مصلحت اندیشانه دست زد، تا آن را قابل استفاده برای نیاز امروزه کرد؛ براین اساس بنابر هردو فرض، دین در امور دنیوی، حداقلی برخوردار کرده است؛ بنابراین ایشان رأیش این است که علم فقه، علم برنامه ریزی و طراحی زندگی نیست؛ زیرا برنامه ریزی کاری است علمی، که محتاج علوم و فنون مختلف است که علم فقه، از پس این مهم، نمی تواند بر بیاید. وی در این زمینه چنین می گوید:

«در اینجا دوراهی فکری بسیار سرنوشت ساز و حساسی پیش روی ماست: دو شاخه شدن دین به دنیوی و اخروی. یا معاشی و معادی. دین دنیوی (معاشی) احکام فقهی و اخلاقی را لازم و کافی برای اداره جامعه و حل مشکلات اجتماعی می داند و حُسن معاد را تابع حُسن معاش و در طول آن می داند (همان نحوه تفکر پروتستانی در مسیحیت) و در مقابل، دین اخروی (معادی)، آنها را تکالیفی می بیند که مقصود اصلی از آنها تأمین سعادت اخروی است و دنیا را فقط به آن منظور و به منزله مقدمه ای برای آن و به قدر حاجات سامان می دهد و بس. به عبارت دیگر همه احکام را از جنس عبادیات محضه می بیند. حال اگر دین را اخروی بدانیم، تردید نیست که باید سامان دادن به امر بهداشت و دیگر حاجات فردی و جمعی از قبیل رهن و اجاره و جعاله و بیع و... را اصولاً خود به عهده گیریم و فرائض و احکام شرعی را برای آن انجام دهیم که از نتیجه مختصر دنیوی (که همان آرام کردن محیط و رفع خصومات است) و مثبت عمده اخروی شان بهره مند شویم؛ برای مثال، خمس دادن را تکلیفی بدانیم برای زدودن حب مال از دل، که ضمناً گرهی هم از کار مستمندان می گشاید (چنان که غزالی می گفت) نه از اصل برای تأمین بودجه و اعتبارات حکومت اسلامی (چنان که امروزیان می اندیشند). این تکالیف را فارغ از پیامدهای اجتماعی شان باید انجام دهیم. در این تلقی «بریدن دست دزد» هم شیوه عمده و اصلی برای پیشگیری از دزدی نخواهد بود؛ بنابراین هم باید به این تکلیف (یعنی بریدن دست دزد) عمل کنیم و هم برای حل مسئله اجتماعی سرقت در جای خود فکری

بکنیم. اگر رأیمان این باشد، نقش فقه را در حل مشکلات اجتماعی به نحو قاطعی اقلی کرده‌ایم، اما اگر این احکام را ناظر به مسائل اجتماعی و برای حل آنها بدانیم؛ یعنی فقه را دنیوی کنیم در این صورت دیگر نمی‌توانیم قائل به مصالح خفیه و غیبی در احکام شرع باشیم بلکه باید صددرصد به پیامدها و گره‌گشایی‌های دنیوی آن نظر کنیم و هر جا احکام فقهی نتیجه مطلوب در حل مسائل (چون تجارت، نکاح، بانک، اجاره، سرقت، قصاص، حکومت و سیاست و...) در جوامع پیچیده و صنعتی امروز ندادند، آنها را عوض کنیم و این، عین یک علم حقوق مصلحت‌اندیش‌زمینی خواهد شد که دائماً باید بر حسب مصالح بر آن افزوده یا از آن کاسته شود و این بهترین نشانه اقلی‌بودن آن است ... به‌هر حال فقه خواه دنیوی و خواه اخروی از حدّ «احکام» بیرون نمی‌رود؛ یعنی در باید و نباید و حلال و حرام خلاصه می‌شود و این بسی فرق دارد با برنامه‌ریزی و طراحی برای زندگی. برنامه‌ریزی کاری است علمی و محتاج علوم و فنون گوناگون و به‌هیچ‌رو از فقه بر نمی‌آید و داشتن چنین انتظاری از آن عبث است» (سروش، ۱۳۹۲، ص ۸۹-۹۱). وی در جای دیگری چنین می‌گوید:

خداوند اولاً و بالذات دین را برای کارهای این جهانی و سامان‌دادن به معیشت در مانده ما در این جهان فرو نرستاده است. تعلیمات دینی علی‌الاصول برای حیات اخروی جهت‌گیری شده‌اند؛ یعنی برای تنظیم معیشت و سعادت اخروی هستند» (همان، ص ۱۳۵).

نقد و بررسی

اشکالاتی بر این دیدگاه وارد است که به برخی از آنها اشاره خواهد شد:

الف) ایراد اول: دست‌یافتنی نبودن نظام دین بدون نظام دنیا

بر اساس آیات قرآن و روایات اهل‌بیت، می‌توان مدعی شد؛ که دین، هم دنیایی است و هم آخرتی است و این‌گونه نیست که مانع‌الجمع باشند؛ بدین معنا که، اگر دین، دنیایی باشد، دیگر



توان آن را آخرتی محسوب کرد و اگر دین، آخرتی باشد دیگر نتوان آن را دنیایی به حساب آورد؛ یعنی دین، هم خیر و صلاح دنیایی انسان و هم خیر و صلاح اخروی انسان را می‌خواهد و این دو را در طول یکدیگر خواستار است و نه در عرض هم. به تعبیر دیگر، دین، دنیا را در جهت آخرت مطرح می‌کند. شهید مطهری در این زمینه چنین می‌گوید:

غایت و کمال انسان، بلکه غایت و کمال واقعی هر موجودی در حرکت به سوی خدا خلاصه می‌شود و بس، ولی ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی، با اینکه مقدمه و وسیله وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خداشناسی و خداپرستی است، فاقد ارزش ذاتی نیستند. رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه دوگونه است، در یک گونه، تنها ارزش مقدمه این است که به ذی‌المقدمه می‌رساند. پس از رسیدن به ذی‌المقدمه، وجود و عدمش یکسان است؛ مثلاً انسان می‌خواهد از نهر آبی بگذرد. سنگ بزرگی را در وسط نهر، وسیله پریدن قرار می‌دهد. بدیهی است که پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسان یکسان است. همچنین است نردبان برای رفتن به پشت بام و کارنامه کلاس برای نام‌نویسی در کلاس بالاتر. گونه دیگر، این است که مقدمه در عین اینکه، وسیله عبور به ذی‌المقدمه است و در عین اینکه ارزش اصیل و یگانه از آن ذی‌المقدمه است پس از وصول به ذی‌المقدمه وجود و عدمش یکسان نیست، پس از وصول به ذی‌المقدمه وجودش همان‌طور ضروری است که پیش از وصول؛ مثلاً معلومات کلاس‌های اول و دوم مقدمه است برای کلاس‌های بالاتر، اما چنین نیست که با رسیدن به کلاس‌های بالاتر، نیازی به آن معلومات نباشد و اگر فرضاً همه آنها فراموش شود، دانش‌آموز بتواند کلاس بالاتر را ادامه دهد، بلکه تنها با داشتن آن معلومات است که می‌توان کلاس بالاتر را ادامه داد. سر مطلب این است که گاهی مقدمه، مرتبه ضعیفی از ذی‌المقدمه است و گاهی نیست، نردبان از مراتب و درجات پشت‌بام نیست، همچنان‌که سنگ وسط نهر از مراتب و درجات بودن در آن نهر نیست، ولی معلومات کلاس‌های پایین و معلومات کلاس‌های بالا، مراتب و درجات یک حقیقتند.

ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی نسبت به معرفت حق و پرستش حق از نوع دوم است. چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حق و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی، درستی، عدل، کرم، احسان، خیرخواهی، جود و عقویکسان است؛ زیرا اخلاق عالی انسانی، نوعی خداگونه بودن است (مطهری، ۱۳۹۲، ص ۴۱-۴۲).

غزالی نیز چنین تصریح می‌کند:

نظام دین، که مطلوب شارع مقدس است، بدون نظام دنیا دست‌یافتنی نیست، و از طرفی، نظام دنیایی، بدون امام و پیشوایی با کفایت و قاطع تحقق نمی‌یابد؛ بنابراین تحقق یافتن نظام دین در گرو آن است که امام و پیشوایی با صلاحیت سررشته تدبیر امور جامعه را در دست داشته باشد (غزالی، ۱۴۰۹، ص ۲۵۴).

وی سپس این اشکال را مطرح کرده که چگونه صلاح دین، در گرو صلاح دنیا است، در حالی که این دو در تقابل با یکدیگر قرار دارند؛ آنگاه در پاسخ گفته است: «دنیا دو کاربرد دارد: یکی لذت‌جویی و هوسرانی و بی‌بندوباری و سرگرمی به لذایذ مادی و دیگری، برخوردارگی از امنیت، خوراک، پوشاک و مسکن و نیازهای اولیه زندگی. آنچه در مقابل دین قرار دارد، معنای نخست است، نه معنای دوم. شرط لازم و ضروری برای رسیدن به نظام مطلوب دینی است» (همان، ص ۲۵۴-۲۵۵).

ب) ایراد دوم: فقه، مبین احکام افعال مکلفان

دانش فقه، دانشی است که به احکام افعال مکلفین می‌پردازد (فاضل مقداد، ۱۳۶۱، ص ۶). با توجه به تعریف علم فقه، می‌توان پی برد که این دانش، به دنبال برنامه‌دادن به انسان نیست، بلکه فقط احکام افعال مکلفین را بیان می‌کند. دکتر سروش باید برای ادعای خود دلیل بیاورد و آن را اثبات کند. هیچ مسئله‌ای نیست از افعال مکلفان مگر اینکه فقه توانایی بیان حکم آن را دارد. وی زمانی بر نظریه رقیب (دیدگاه دین‌اکثری)، فائق می‌آید، که مسائلی را مطرح کند که فقه توانایی کشف حکم آن را به‌عنوان یکی از افعال مکلفین نداشته باشد.



ج) ایراد سوم: حکم، یکی از ارکان مهم برنامه‌ریزی

این درست است که علم فقه، به دنبال برنامه‌دادن به انسان نیست و فقط درصدد بیان حکم افعال مکلفین است؛ اما، باید به این نکته بسیار مهم، التفات داشت؛ که برنامه‌ریزی برای زندگی به ابزارهای گوناگونی احتیاج دارد. یکی از ارکان مهم برنامه‌ریزی، حکم است. با توجه به اینکه وظیفه دانش فقه، حکم‌دادن است، می‌توان گفت، از ارکان مهم برنامه‌ریزی، دانش فقه است. آنچه که بین زندگی شخص مؤمن و غیر مؤمن فرق می‌نهد، تفاوت در نوع احکام، اخلاق و اعتقاداتی است که شخص مؤمن یا کافر در اختیار دارند. پس یکی از بخش‌های مهم برنامه‌ریزی دینی، احکام دینی است؛ چه در حیطه فردی و چه در حیطه اجتماعی.

د) ایراد چهارم: مغالطه جزء نگرانه دکتر سروش

می‌توان گفت این ادعای سروش که می‌گوید: فقه برنامه زندگی نمی‌دهد، ادعای عمیق و دقیقی نیست؛ زیرا از فقه، انتظار کل دین را دارد. در واقع ایشان دچار مغالطه شده‌اند و از جزء، انتظار کل را دارند، در حالی که باید از جزء، انتظار جزء داشت و نه انتظار کل.

۱-۳-۱. شبهه خطاپذیری رأی فقیهان

در مورد مسئله غنای حکمی در دانش فقه، دکتر سروش گمان می‌کند فقه واقعی و در مقام ثبوت است که غنای حکمی دارد و فقه بالفعل امروز، از چنین ویژگی برخوردار نیست؛ چراکه فقه امروزی در موارد بسیاری اکتفای به حکم‌های ظنی می‌کند و چنین فقه‌ی را نمی‌توان غنی و کامل دانست. وی در این مورد چنین اظهار می‌کند:

اما آنکه گفتیم، فقه غنای حکمی دارد نه برنامه‌ای، منظور فقه واقعی و در مقام ثبوت است والا فقه بالفعل موجود که غنای حکمی هم ندارد و در موارد بسیاری به حکم‌های ظنی (و نادرست) می‌رسد و چنین مجموعه مشتمل بر صحیح و سقیم را (که اسقامش نازدودنی است) نمی‌توان کامل و غنی خواند (سروش، ۱۳۹۲، ص ۹۳).

نقد و بررسی

در این عبارت دکتر سروش، یک مغالطه به روشنی دیده می‌شود و آن اینکه کامل بودن فقه در این عبارت وی، به دو معنا تفسیر شده است. یکی اینکه کامل بودن فقه از جهت حکمی، به معنای جامعیت آن است، بدین معنا که حکم تمام افعال مکلفین را مشخص می‌کند و در این عرصه عاجز نیست. پُر واضح است که در این باب، مطابق بودن حکم فقهی با واقع، ملاک نیست؛ چون فقه اسلامی، خطاپذیری احکام فقهی را قبول دارد، لذا احکام فقهی به دو گونه واقعی و ظاهری تقسیم می‌شود و معنای دومی که ایشان مدنظر می‌گیرد در عبارتش آنجاست که سخن از ناکامل بودن فقه رفته و مسئله خطاپذیری احکام فقهی مطرح شده است؛ که این تعریف دیگری از کمال و نقص فقه است، که با آنچه تاکنون مورد بحث بود (یعنی معنای اول در عبارت ایشان)، تفاوت دارد و مطلب درست، همان معنای اول (جامعیت فقه به بیان احکام موضوعات) است، نه به معنای دوم (مطابقت احکام فقهی با واقع).

۱-۱۴. شبهه تکامل‌پذیری

یکی دیگر از مطالبی که دکتر سروش برای حداقلی بودن دین، در حوزه فقه مطرح می‌کند مسئله تکامل‌پذیری دانش فقه است. وی در این باره چنین تصریح می‌کند:

هیچ علمی کامل نیست و علم فقه موجود هم مثل هر علم بشری دیگر ناکامل و در صراط تکامل است و اینکه ادعا می‌کنند علم فقه، غنی و کامل و اکثری است معنای محصلی ندارد. فقه امروز را می‌گویند یا فقه دیروز یا فقه بیست قرن بعد؟ مگر اینکه بگویند علم فقه بالقوه کامل است، نه بالفعل یا مبانی و منابع کشف‌شده و کشف‌نشده فقه بر روی هم غنی و کامل‌اند که این در مورد هر علمی صادق است؛ چون هر علمی بالقوه کامل است و به شرط زدودن خطاها و به شرط کشف کامل همه گزاره‌های درست، کامل خواهد بود! (همان، ص ۹۳).

نقد و بررسی

در ارزیابی مطلب فوق، باید گفت: دکتر سروش تلقی درستی از کامل بودن فقه اسلامی ندارد. کامل بودن فقه اسلامی، معنایش این نیست، که مسائلی که در آینده گریبان انسان را می‌گیرد، فقه اسلامی، هم اکنون آن مسائل را دربرگیرد. بلکه مقصود از کمال و جامعیت فقه اسلامی، بدین معنا می‌باشد که فقها با استفاده از روش اجتهادی در مورد مسائل مستحدثه اظهار نظر و حکم آن مسائل را بیان می‌کنند. آنچه تغییر می‌کند موضوعات، مسائل و مقتضیات زمان و مکان است.

۱-۲. علوم اجتماعی و دین حداقلی

دکتر سروش در باب علوم انسانی (اجتماعی) هم معتقد است که دین، وظیفه و شانی در قبال بیان و تعلیم آنها ندارد و هیچ‌گاه نمی‌توان از دین، علوم انسانی تمام عیار مثل جامعه‌شناسی استخراج کرد. وی در این باره می‌گوید:

ما علوم انسانی هم داریم. اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناسی هم داریم. درباره این قبیل علوم چه بگوییم؟ ... حکم علوم انسانی چون اقتصاد و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی هم مثل علوم طبیعی و فیزیک است. ادیان، از جمله دین اسلام، نه برای تعلیم علوم طبیعی - تجربی آمده‌اند، نه برای آموختن علوم انسانی؛ یعنی در مورد علوم انسانی هم باید دین را حداقلی بدانیم و بگوییم اگر دین بنا به فرض در این حوزه سخنی هم آورده باشد، حداقلی است ... هرگز نمی‌توان یک علم جامعه‌شناسی تمام عیار از دین بیرون کشید، هکذا اقتصاد، روان‌شناسی و...» (سروش، ۱۳۹۲، ص ۹۵).

نقد و بررسی

نظرگاه فوق از اشکالات عدیده‌ای رنج می‌برد، که در زیر از آنها نام برده خواهد شد.

۱-۲-۱. ادعای بدون دلیل

ورود دکتر سروش به این بحث، به نحوی است که هر دیدگاه دیگری غیر از نگاه اقلی به دین در ساحت علوم طبیعی و انسانی را خلاف بداهت می‌داند؛ بنابراین هیچ دلیلی بر این ادعای خود مطرح نمی‌کند. با این توضیح این نگاه ایشان، نمی‌تواند قابل پذیرش باشد.

۱-۲-۲. ادعای سروش درباره تعارض علوم انسانی و آموزه‌های دینی نشانه‌ای بر دخالت دین

او از یک سو بر تفسیر حداقلی از دین در ساحت علوم انسانی تأکید می‌کند و از سوی دیگر در گفته‌ها و مکتوبات خود به بیان تعارض میان برخی آموزه‌های دینی با علوم طبیعی و انسانی می‌پردازد. این در حالی است که وجود چنین تعارضاتی خود به روشنی نشان‌دهنده دخالت دین در حوزه علوم انسانی است، نه انصراف از آن.

۱-۲-۳. تلقی اشتباه از علم دینی

به نظر می‌رسد دکتر سروش دچار یک مغالطه شده است؛ توضیح اینکه: او چنین می‌اندیشد و استدلال می‌کند؛ که معنای دخالت دین در حوزه علوم انسانی این است که قرآن مثل کتابی مرتبط با علوم انسانی باشد و تمام جزئیات این رشته‌ها را مطرح کرده باشد، در حالی که قرآن چنین نیست، پس باید اقلی بودن دین را نتیجه گرفت. شهید مطهری، نه تنها دخالت دین در عرصه علوم انسانی را ممکن می‌داند، بلکه معتقد است بین اسلام و علوم انسانی ارتباط و اتصال برقرار است که این ارتباط اقلی نیست؛ زیرا می‌شود از قرآن، مسئله‌های زیادی که در علوم انسانی مطرح هستند را استنباط و استخراج کرد. شهید مطهری در این زمینه چنین می‌گوید:

بدیهی است که اسلام نه مکتب جامعه‌شناسی است و نه فلسفه تاریخ. در کتاب آسمانی اسلام هیچ مطلب اجتماعی و تاریخی با زبان معمول جامعه‌شناسی یا فلسفه تاریخ طرح نشده است، همچنان‌که هیچ مطلب دیگر اخلاقی، فقهی، فلسفی و... با زبان معمول و در لفافه اصطلاحات رایج و تقسیم‌بندی‌های مرسوم بیان نشده است. در عین حال مسائل زیادی از آن علوم کاملاً قابل استنباط و استخراج است» (مطهری، ۱۳۹۵، ص ۱۳).

۱-۳. علم کلام و دین حداقلی

دکتر سروش، گمان می‌کند دین در عرصه بیان اعتقادات نیز حداقلی عمل کرده است. وی در این موضع، چنین توضیح می‌دهد:

حال در باب جهان‌بینی و عقائد چه می‌توان گفت؟ آیا دین در باب خداشناسی، معاد، قیامت، رستخیز و سعادت و شقاوت اخروی هم به نحو اقلی عمل کرده است یا به نحو اکثری؟ سخن من این است که در این موارد هم دین به نحو اقلی سخن گفته است. هیچ‌کس نمی‌تواند اثبات کند که دین درباره ذات و صفات خداوند حداکثر ممکن را گفت است و بلکه برعکس این مطلب بسیار مقبول‌تر است؛ برای مثال ما معتقدیم هیچ‌چیز از علم خداوند پنهان نیست؛... اما درباره نحوه علم خداوند، به این عالم، ملاصدرا هفت نظریه ارائه کرده و عاقبت خودش نظریه هشتمی را انتخاب کرده است که به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت که رأی مختار او لزوماً رأی ارتودکس دینی است... اگر بنا بود دین در این زمینه‌ها حداکثر ممکن را بگوید باید بسیار بیش از اینها می‌گفت و حال که نگفته و اختلاف حکمای الهی بر آن گواهی می‌دهد، معلوم می‌شود بیشتر این اکتشافات به عقلا و فلاسفه وانهاده شده است (سروش، ۱۳۹۲، ص ۱۰۱).

نقد و بررسی

در نقد و بررسی رویکرد حداقلی در دین در ساحت علم کلام، اشکالاتی قابل طرح است که ادامه ذکر می‌شود.



۱-۳-۱. دلیل ناتمام

معیار حداقلی یا حداکثری بودن دین چیست؟ حداقلی یا حداکثری بودن دین در هر عرصه را باید ناظر به غایت حقیقت دین، سنجید (خسروپناه، ۱۴۰۰، ص ۱۳۱). غایت دین، رسیدن انسان به سعادت است. با این توضیح، در هر حوزه باید این سؤال مطرح شود که «آیا دین در هر موضوعی آنچه در راستای سعادت بشر است، بیان کرده است یا نه؟»؛ پس، این پرسش در حوزه علم کلام «آیا دین آنچه درباره خدا ممکن است بیان شود، گفته است یا نه؟» پرسش درستی نیست و اینکه یکسری نکات درباره خداشناسی و... وجود دارد که ربطی به سعادت انسان ندارد و دین هم آنها را مطرح نکرده است، دلیل بر اقلی بودن دین نمی شود؛ زیرا اقلی یا اکثری بودن دین را باید با هدف اصلی دین؛ یعنی نیل انسان به سعادت سنجید.

۱-۳-۲. خروج از محل نزاع

دکتر سروش می گوید: «دین آنچه درباره خدا باید گفته شود، نگفته است» و حال آنکه حقایق در مورد خداوند وجود دارد که قابل درک برای ما نیست، اما به عنوان یک واقعیت، هستند. پس اساساً شدنی نیست که تمام مسائل در مورد خدا را بیان کند. روایاتی مثل «لاتتفکروا فی الله» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۳۳) به همین نکته اشاره دارند؛ چراکه خداوند نامحدود است و اساساً دین نمی تواند همه چیز درباره خدا را بیان کند. انسان نیز محدود است و محدود، هیچ وقت نمی تواند به کنه نامحدود پی ببرد. ساکت بودن نصوص دینی و محدودیت عقل در فهمیدن این حقایق، دلالتی بر اقلی بودن دین ندارد و این بخش از مسائل تخصصاً خارج از بحث هستند؛ زیرا نزاع، روی مسئله هایی است که قابل درک برای انسان است.



۱.۳-۳. ناتمام بودن استدلال به اختلاف حکما

اینکه حکیمان در این مسئله اختلاف دارند، دلالتی بر اقلی بودن دین ندارد؛ زیرا حکما فقط با روش عقلی به این مسائل پرداخته‌اند. این در حالی است که نصوص دینی به مسائلی چون علم الهی پاسخ داده‌اند؛ که در صورت رجوع حکما به این نصوص، تا حدودی می‌توان گفت اختلاف برطرف می‌شد.

۱.۳-۴. عقل، از منابع دین

به نظر می‌رسد اگر دکتر سروش، عقل را به‌عنوان یکی از منابع دین در کنار قرآن و سنت به حساب می‌آورد، حداقل در حوزه اعتقادات، قائل به انگاره دین اقلی نمی‌شد.

۱.۴. علم اخلاق و دین حداقلی

دکتر سروش، برای اینکه نظرگاه خود مبنی بر اقلی بودن دین در زمینه علم اخلاق را نیز اثبات کند، ارزش‌های اخلاقی را به دو دسته تقسیم کرده است:

ارزش‌های اخلاقی مخدوم؛

ارزش‌های اخلاقی خادم.

وی پس از بیان مقصود خویش، از ارزش‌های اخلاقی مخدوم و خادم، اظهار می‌کند که حجم زیادی از علم اخلاق را ارزش‌های خادم تشکیل می‌دهند و زندگی این ارزش‌ها را تغییر می‌دهد، وی این ارزش‌ها را آداب می‌داند و نه فرهنگ؛ براین اساس حجم عظیمی از ارزش‌های دینی را خادم می‌داند. وی در این مورد، چنین بیان می‌کند:

«اما اخلاق چه؟ یکی از مهم‌ترین انتظاراتی که ما از دین داریم، این است که به ما اخلاقیات و ارزش‌های اخلاقی را بیاموزد، «خوب» و «بد» و «فضیلت» و «رذیلت» و راه «سعادت» و «شقاوت» را تعلیم دهد. آیا متاع دین در این عرصه اکثری نیست؟ ... برای یافتن این حکم، خوب است نخست ارزش‌های اخلاقی را به دو دسته بزرگ تقسیم کنیم.

ارزش‌های مخدوم و خادم. «مخدوم‌بودن» و «خادم‌بودن» را در نسبت با زندگی لحاظ می‌کنیم؛ یعنی یک دسته ارزش‌های اخلاقی داریم که زندگی برای آنهاست و یک دسته ارزش‌های اخلاقی داریم که آنها برای زندگی‌اند. ارزش‌هایی که زندگی برای آنهاست، ارزش‌های مخدوم می‌نامیم؛ یعنی ما خدمت آنها را می‌کنیم و ارزش‌هایی که برای زندگی یا در خدمت زندگی‌اند، ارزش‌های خادم می‌نامیم. حقیقت این است که حجم عظیم و بدنه اصلی علم اخلاق را ارزش‌های خادم تشکیل می‌دهند... راستگویی به خودی خود خوب نیست و دروغگویی به خودی خود بد نیست؛ خوب یا بد بودن آنها به خاطر نقش و نتیجه‌ای است که در زندگی دارند» (سروش، ۱۳۹۲، ص ۹۶-۹۹).

نقد و بررسی

در بررسی و نقد این انگاره، می‌توان به اشکالاتی از قبیل موارد زیر اشاره کرد.

۱-۴-۱. خلط میان اخلاق و آداب

دکتر سروش خلط بین اخلاق و آداب کرده است. آداب با مقتضیات زمان تغییر می‌کند، اما اخلاق چنین نیست، بلکه عبارت است از فضائل و رذائل که ملکات را می‌سازند.

۱-۴-۲. مخدوم‌بودن همه ارزش‌های اخلاقی مطرح در دین

سزاوار بود که دکتر سروش بیان می‌کردند که از چه راهی این درص‌دبندی را پیرامون ارزش‌های خادم و مخدوم به دست آورده است؟ چراکه می‌توان گفت: تمام ارزش‌های اخلاقی که در دین مطرح می‌شوند، ارزش‌های مخدوم هستند (و نه خادم) و هدف آنها ایصال انسان به سعادت است؛ یعنی اگر اخلاق دیگری بخواهد جایگزین این اخلاق شود، انسان به آن سعادت ابدی که خداوند متعال برایش قرار داده است، نخواهد رسید؛ بنابراین پیامبر ﷺ فرمود: «انما بعثت لاقم مکارم الاخلاق» (مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۱۶، ص ۲۱۰).

نتیجه

- یافته‌ها و نتایجی که از پژوهش حاضر به دست آمد در شماره‌های زیر بدان‌ها اشاره می‌شود:
۱. دیدگاه دین‌اقلی، در ساحت علم فقه، با نقدهایی همچون عدم صلاحیت مثال‌های صاحب‌تئوری، برای دلیل‌بودن، دست‌یافتنی‌نبودن نظام دین بدون نظام دنیا و... مواجه شد و به تضعیف اعتبار این رویکرد انجامید.
 ۲. این نگره، در عرصه علوم انسانی با انتقادهایی از جمله: ادعای بدون دلیل، ادعای سروش درباره تعارض علوم انسانی و آموزه‌های دینی نشانه‌ای بر دخالت دین و تلقی اشتباه دکتر سروش از علم دینی مقابل شد و خطاهای دکتر سروش در این عرصه را روشن ساخت.
 ۳. این نظرگاه، در محور علم کلام نیز مخدوش است؛ به دلایلی مثل: ناتمام‌بودن دلیل دکتر سروش، خروج از محل نزاع و... .
 ۴. درنهایت این دیدگاه در زمینه علم اخلاق نیز مورد بررسی و نقدهایی از جمله: خلط بین اخلاق و آداب و مخدوم‌بودن همه ارزش‌های اخلاقی مطرح در دین قرار گرفت و ضعف‌های اساسی این تئوری مشخص شد.
- باتوجه به بحث‌های صورت گرفته در این مقاله، می‌توان نتیجه گرفت؛ که رویکرد دین‌اقلی دکتر سروش، در هر یک از محورهای چهارگانه مذکور، قابل پذیرش و مستند نیست.

منابع

۱. ابن منظور، محمدبن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۲. جوادی، عبدالله؛ شریعت در آینه معرفت؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۴۰۱ق.
۳. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعة؛ [بی جا]: آل البيت، ۱۴۱۴ق.
۴. خسروپناه، عبدالحسین؛ فراتر از امر بشری؛ تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۴۰۰ق.
۵. سروش، عبدالکریم؛ اوصاف پارسایان؛ تهران: صراط، ۱۳۹۳.
۶. سروش، عبدالکریم؛ بسط تجربه نبوی؛ تهران: صراط، ۱۳۹۲.
۷. سروش، عبدالکریم؛ مدارا و مدیریت؛ تهران: صراط، ۱۳۹۲.
۸. شیرازی، صدرالدین؛ شرح أصول الکافی؛ تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۶.
۹. غزالی، محمد؛ الإقتصاد فی الاعتقاد؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق.
۱۰. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ ج ۱۶، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۱. مطهری، مرتضی؛ مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی؛ ج ۵، تهران: صدرا، ۱۳۹۲.
۱۲. مطهری، مرتضی؛ مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی؛ ج ۲، تهران: صدرا، ۱۳۹۵.
۱۳. مطهری، مرتضی؛ وحی و نبوت؛ تهران: صدرا، ۱۳۹۲.
۱۴. معین، محمد؛ فرهنگ معین؛ تهران: زرین، ۱۳۸۶.
۱۵. مقداد، فاضل؛ نضد القواعد الفقہیة علی مذهب الإمامیة؛ قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۱.